

## مفهوم‌شناسی وحی و الهام در لغت، قرآن و روایات

محمد حسین زاده\*

### چکیده

وحی و الهام دو منبع اختصاصی معرفت دینی‌اند. در این مقاله، معانی و کاربردهای وحی و الهام را در لغت، قرآن و روایات شرح داده، مشخص می‌سازیم که این دو واژه براساس کدامین معنا یا کاربرد منبع معرفت دینی‌اند. تعارضی که ممکن است در ابتدای امر میان مدارک و منابع درباره تفسیر لغوی وحی به نظر برسد، با راه حلی از درون آنها قابل رفع است. افزون بر آن، به رغم وجود پاره‌ای اختلاف نظرها، معنای لغوی «وحی» کتابت و کلام پنهان است و سرعت در معنای آن اخذ نشده است؛ چنان‌که معنای لغوی «الهام» القا در نفس است و الهی و ربانی بودن مقوم معنای لغوی آن نیست. در کاربردهای قرآنی وحی، چه درباره پیامبران باشد و چه درباره غیر ایشان، معنای لغوی وحی اراده شده و بعضی ویژگی‌هایی که مربوط به مصادیق است، دخالتی در ساختار معنای آن ندارد؛ چنانکه درباره الهام نیز این سخن صادق است. اما در روایات و عرف مسلمانان وحی و الهام از آن نظر که منبع معرفت دینی‌اند، معنای اصطلاحی خاصی دارند. **کلید واژه‌ها:** وحی در لغت، الهام در لغت، تمایز وحی و الهام، انحصار وحی، وحی در عرف مسلمانان، کاربرد وحی در قرآن، کاربرد وحی در روایات، منابع معرفتی پیامبر، منابع معرفتی امام معصوم.

## مقدمه

معرفت دینی منابع و راه‌های گوناگونی دارد و برای دستیابی به آن، همچون معرفت غیر دینی، می‌توان از منابع یا راه‌های بسیاری استفاده کرد. منابع معرفت دینی بر دو دسته‌اند: الف) منابع مشترک، که هم منبع معرفت دینی‌اند و هم منبع معرفت غیر دینی. این گروه بر اساس استقرا عبارت‌اند از: ۱. حواس؛ ۲. عقل؛ ۳. شهود؛ ۴. حافظه؛ ۵. گواهی یا دلیل نقلی؛<sup>۱</sup> ۶. مرجعیت.<sup>۲</sup>

ب) منابع ویژه معرفت دینی. وحی و الهام منابع اختصاصی معرفت دینی‌اند<sup>۳</sup> در باره این دو منبع معرفتی، بحث‌های بسیاری از منظرهای گوناگونی قابل طرح است. در این نوشتار، معانی و کاربردهای وحی و الهام را در لغت، قرآن و روایات، بلکه در عرف متدینان و اهل کلام، شرح داده، مشخص می‌سازیم که این دو براساس کدامین معنا یا کاربرد یک منبع به شمار می‌آیند و براساس کدام معنا یا کاربرد از یکدیگر متمایزند و دو منبع جداگانه تلقی می‌شوند.

## مفهوم‌شناسی وحی

وحی در لغت معانی بسیاری دارد. رایج‌ترین یا مهم‌ترین معانی آن، که در بیشتر فرهنگ‌های لغت نقل شده، بدین قرار است: اشاره، کتابت، رسالت یا پیام‌آوری، الهام، کلام پنهانی و هر آنچه به دیگری القا شود.<sup>۴</sup> در صحاح، معنای کتاب نیز ذکر شده، بلکه بردیگر معانی یا کاربردها مقدم شده است.<sup>۵</sup> خلیل بن احمد (م ۱۷۵ق.) در لغت‌نامه خود، که کهن‌ترین فرهنگ واژه‌های عربی است، واژه وحی را به کتابت و عبارت «اوحی الیه» را به بعثت و الهام معنا کرده است.<sup>۶</sup>

در میان واژه‌شناسان، راغب اصفهانی معنای اصلی واژه وحی را اشاره سریع می‌داند که گاهی با کلام رمزی تحقق می‌یابد و گاه با اشاره از راه اعضا و گاه از راه کتابت و نوشتار و امثال اینها:

اصل الوحی: الاشارة السريعة، و لتضمن السرعة. قيل: امر وحی و ذلك يكون بالكلام على سبيل الرمز و التعريض، و قد يكون بصوت مجرد عن التركيب، و

بإشارة ببعض الجوارح، و بالكتابة. و قد حمل على ذلك قوله تعالى عن زكريا: «فخرج على قومه من المحراب فأوحى إليهم أن سبحوا بكرة و عشياً» [مريم: ١١] فقد قيل: رمز و قيل: اشار، و قيل كتب...<sup>٧</sup>

براساس این گونه تفسیر لغوی از وحی، تنها سرعت از ارکان وحی است و نه سرّی، پنهان و رمزی بودن. بدین روی، وحی هرگونه اشاره‌ای نیست، بلکه اشاره‌ای سریع است. در عین حال، در عصر حاضر احیاناً وحی به گونه‌ای تحلیل شده که سرعت و پنهان بودن از ارکان آن است.<sup>٨</sup> از نگاه این تحلیل، معانی یا کاربردهای گوناگون آن در دو امر مشترک‌اند: ١. تفهیم یا اعلام پنهانی ٢. تفهیم یا اعلام سریع.<sup>٩</sup>

در میان واژه‌شناسان قرن یازدهم، ابوالبقاء (متوفی ١٠٩٢ق) به رغم آنکه همچون بسیاری می‌گوید: «الوحي: كل ما ألقىته إلى غيرك فهو وحى والكتابة والإشارة والرسالة والإفهام كلها وحى بالمعنى المصدرى...»<sup>١٠</sup> اما در چند صفحه بعد وحی را به گونه دیگری تفسیر می‌کند و آشکارا سرعت و پنهان بودن را از ارکان آن می‌داند. وی چنین نگاشته است: «الوحي هو الكلام الخفي يدرك بسرعة ليس في ذاته مركباً من حروف مقطعة تتوقف على تموجات متعاقبة»<sup>١١</sup> چه بسا مستند آن، واژگان رمز و اشاره در عبارت راغب و برداشت نادرست از آن باشد.

در هر صورت، یعنی چه آنکه استظهار کنیم راغب پنهان بودن را از ارکان وحی تلقی می‌کند - که به نظر می‌رسد این گونه نیست - و چه آنکه رکن نداند، بدون تردید سرعت را مؤلفه بنیادین آن می‌شمرد. بدین سان در برابر ما از یک سو دیدگاه محققانی همچون راغب مطرح است که سرعت را از ارکان معنای لغوی وحی دانسته‌اند. از سوی دیگر، تفسیر بیشتر لغت‌شناسان، و از جمله کهن‌ترین فرهنگ واژه‌های عربی، یعنی العین، دیده می‌شود، که برخلاف آن است؛ چرا که آنها وحی را صرفاً به معنای کتابت دانسته‌اند و اگر آن را به اشاره و رسالت و مانند آن تعمیم داده‌اند، سرعت و... را در آن شرط ندانسته‌اند؛ گرچه این دسته تصریح کرده‌اند در میان مشتقات آن، واژه «وَحْيٍ» برون فعل به معنای سریع و «وَحَاءٍ» به معنای سرعت است.

می‌توان گفت: معنای لغوی واژه وحی عبارت است از: نوشتن و اشاره کردن بدون اینکه سرعت، رمزی بودن و مانند آنها در معانی لغوی آن دخیل باشد. احتمال دارد این ویژگی‌ها از کاربردهای عرفی یا قرآنی و روایی به آن راه یافته باشد.

اما مسئله عمیق‌تر از آن است. گرچه در عبارت العین وحی به کتابت معنا شده یا در فرهنگ‌نامه‌ها و معجم‌های لغوی در کنار آن، معانی یا کاربردهای دیگری همچون اشاره، پیام‌آوری، الهام، کلام خفی و القا به دیگری ذکر شده است، مخفی و پنهان بودن در معنای واژه وحی دخیل نیست و از ارکان آن به شمار نمی‌رود. نگاهی گذرا به منابع ذکر شده و البته با توجه بدین نکته، شاهد این گفته است.

ابن فارس معانی یا کاربردهای گوناگون ذکر شده را ریشه‌یابی کرده و همه را به یک اصل ارجاع داده است. از منظر وی، وحی در همه کاربردها به معنای انتقال علم به دیگری است؛ خواه به نحو پنهانی و با رمز و خواه به نحو آشکار: وحی: ... اصل یدل علی إلقاء علمٍ فی إخفاء او غیره الی غیرک فالوحي: الاشارة و الوحي، الكتاب و الرسالة. و کل ما ألقيته إلی غیرک حتی علمه فهو وحی کیف کان... و کل ما فی باب الوحي فراجع إلی هذا الاصل الذی ذکرناه.<sup>۱۲</sup>

ظاهر عبارت مذکور این است که واژه «او غیره» عطف به إخفاء است، یعنی خواه القای علم به نحو پنهان باشد یا آشکار. ولی ممکن است به ذهن خطور کند که «او غیره» عطف به علم می‌باشد. یعنی القاء علم یا غیر علم همچون ایمان و... اما این با ظاهر عبارت سازگار نیست؛ زیرا اصل بازگرداندن ضمیر به نزدیک‌ترین مرجع اوست. نیز اگر این معنی مدنظر وی بود باید مقصود خود را این‌گونه بیان می‌کرد: اصل یدل علی القاء علم او غیره فی إخفاء. همچنین تعبیر «کیف کان» در آخر کلام ابن فارس مؤید این مدعاست؛ چون بر آن دلالت دارد که القاء علم به هر شکلی که باشد وحی نامیده می‌شود. در نتیجه، پنهان یا رمزی بودن گفته در معنای لغوی واژه وحی دخیل نیست، بلکه معنای لغوی واژه اعم از نوشتار پنهان و رمزی و کلام آشکار است. حتی

اگر استظهار مزبور انکار شود، تردیدی نیست که در دیگر فرهنگ‌نامه‌های مورد استناد، برای کاربرد وحی، پنهان بودن شرط نشده، بلکه وحی در اصل به معنای کتابت است، سپس در معانی دیگر همچون اشاره، الهام، القا به دیگری و نیز کلام خفی به کار رفته است.

با وجود آنچه گذشت، واژه‌شناسان معاصر قید «پنهان بودن» را در معنای وحی دخیل دانسته، آن را از ارکان وحی در همه کاربردها یا در برخی از کاربردهای آن تلقی کرده‌اند. بنابر این، در نگاه آنها وحی در لغت، کلام پنهان و اعلام مخفی است.<sup>۱۳</sup> بلکه می‌توان گفت این دیدگاه به معاصران اختصاص ندارد و در آثار قرن دوازدهم از جمله اثر بدیع تهانوی<sup>۱۴</sup> نیز یافت می‌شود. بدین روی، این تعارض آشکار را چگونه می‌توان مرتفع ساخت؟ آیا واژه‌شناسان مزبور، فرهنگ‌نامه‌های اصیل و معتبر را ندیده و چنین اظهار نظر کرده‌اند؛ گفته آنها چگونه با این منابع سازگار است؟

اگر بیشتر تتبع کنیم و دیگر منابع همچون منابع کلامی و تفسیری را بکاویم، متوجه می‌شویم که مشکل جدی‌تر است؛ چراکه غالب مفسران و متکلمان قید «پنهان بودن» را در معنای واژه وحی دخیل دانسته‌اند و بسیاری به صراحت بر این نکته تاکید نموده‌اند. برای نمونه، شیخ مفید، معنای لغوی آن را چنین بیان کرده است:

اصل الوحی هو الکلام الخفی ثم قد یطلق علی کل شیء قصد به الی إیفهام  
المخاطب علی السترله عن غیره و التخصیص له به دون غیره و إذا أضيف إلی الله  
تعالی، کان فیما یخص به الرسل صلی الله علیهم خاصة دون من سواهم علی عرف  
الاسلام و شریعة النبی صلی الله علیه وآله.<sup>۱۵</sup>

آشکار است که در این عبارت، شیخ مفید در مقام بیان معنای لغوی و تمییز آن از معنای اصطلاحی است. از نظرگاه لغت، اصل و قاعده در معنا و کاربرد وحی را کلام خفی می‌داند و پس از تبیین، آن را از معنای اصطلاحی که به مقام نبوت و رسالت اختصاص دارد تمیز داده، معنای اصطلاحی آن را روشن می‌سازد.

مفسران نیز چنین مشی کردند؛ از جمله طبرسی در مجمع البیان گفته است: «الوحی

إلقاء المعنى إلى النفس على وجه يخفى».<sup>۱۶</sup> در میان واژه‌شناسان با سابقه نیز عده‌ای همچون طریحی آن را چنین تفسیر کرده‌اند: «واصله فی لغة العرب إعلام فی خفاء»<sup>۱۷</sup> افزون بر آن، در *لسان العرب*، پس از ذکر معانی رایج لغوی وحی و نیز نگاهی گذرا به کاربردهای قرآنی و معنا یا اصطلاح کلامی آن، به رغم آنچه در آغاز شرح معانی رایج این واژه گفته است، در پایان، گفته ابوسحاق را نقل می‌کند که معنای اصلی وحی اعلام در خفاست و دیگر معانی بدان باز می‌گردد که با توجه به عدم اظهار نظر ابن منظور در باره آن، مشعر به موافقت با آن و مؤید مدعای ماست. براساس این گفته، مخفی و پنهان بودن از ارکان وحی است و نه سرعت: قال ابواسحق: اصل الوحی فی اللغه کلها إعلام فی الخفاء و لذلك صار لالهام وحياً. قال الأزهري: و كذلك الإشارة و الإيماء یسمى وحياً و الكتابة تسمى وحياً.<sup>۱۸</sup>

بنابر این، به رغم استظهار دخالت نداشتن قید پنهان بودن در معانی لغوی واژه وحی از منظر واژه‌شناسان متقدم، بسیاری از صاحب‌نظران را می‌بینیم که این قید را در معنای لغوی وحی دخیل دانسته‌اند؛ بلکه می‌توان آن را در گفته‌های واژه‌شناس ادیبی همچون زمخشری<sup>۱۹</sup> یافت.

سرانجام در عصر حاضر التحقیق فی کلمات القرآن در تحلیل و تبیین لغوی واژه وحی بدین نتیجه رسیده است:

ان الاصل الواحد فی المادة هو القاء امر فی باطن غیره، سواء كان الالقاء بالتكوين أو بإيراد فی القلب و سواء كان الامر علماً أو ایماناً أو نوراً أو وسوسة او غیرها و سواء كان انساناً أو ملكاً او غیرهما و سواء كان بواسطة او بغير واسطة و یفید العلم و الیقین. و سبق فی الإلهام «لهم» انه عبارة عن إلقاء من جانب الله فی باطن و من واسطة و اکثر استعماله فی المعنویات و هو مطلق و اعم.<sup>۲۰</sup>

در این تحقیق، ویژگی‌هایی را درباره معنای لغوی وحی می‌توان یافت؛ از جمله آنکه همه موارد کاربرد آن در القای پنهان و مخفی مشترک‌اند؛ چراکه القا در باطن با پنهان بودن ملازم است.

اکنون چگونه می‌توان این تعارض آشکار را زدود؟ آیا در میان گفته‌های محققان نکته‌ای از چشم ما پنهان مانده است؟

با دقت در عبارت‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، می‌توان راه حلی این گونه ارائه کرد: وحی در کاربرد لغوی به نحو ثلاثی مجرد و بدون حرف اضافه به معنای کتابت و نگارش است و در همان کاربرد به نحو ثلاثی مجرد و همراه با حرف اضافه «إلی» یا به نحو ثلاثی مزید بر وزن باب افعال به معنای کلام پنهان است. اکنون با دقت گفتهٔ مخشری را مرور می‌کنیم: وحیت إلیه و اوحیت إلیه إذا کلمته بما تخفیه عن غیره و «أوحی الله إلی أنبیائه و أوحی ربک إلی النحل». و وحی وحیاً: کتب.<sup>۲۱</sup>

بلکه می‌توان راه حل مزبور را از گفته فراهیدی نیز به دست آورد: وحی: یقال وحی یحی وحیاً ای: کتب یکتب کتبا. و اوحی الله إلیه ای بعثه و أوحی إلیه ألهمه.<sup>۲۲</sup>

به نظر می‌رسد بسیاری دیگر از واژه‌شناسان نیز در مقام بیان این امر هستند. نویسندهٔ *لسان العرب*، این موضوع را آشکارا به کسانی نسبت می‌دهد:... قال الکسائی: و حیت إلیه بالكلام أوحی به و أوحیته إلیه و هو أن تکلمه بکلام تخفیه من غیره.<sup>۲۳</sup>

بر این نکته، نکتهٔ دیگری نیز باید افزود و آن اینکه یک واژه به لحاظ حروف اضافه و با توجه به ساختارهای ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و ابواب گوناگون ثلاثی مزید معانی گوناگون و احیاناً متضادی می‌یابد. برای مثال، واژهٔ «رغب» با «رغب فیه» و «رغب عنه» متمایز است؛ چنانکه رغب فیه و رغب عنه با دیگر فرق دارند، بلکه متضادند. یا واژهٔ «ذهب» به معنای رفتن و واژه‌های «ذهب به» و «أذهب به» به معنای بردن است و هکذا.

با توجه به این مقدمه، می‌توان گفت: اصل در معنای لغوی مادهٔ وحی، نگارش و کتابت است و آن در صورتی است که این ماده با حرف اضافه همراه نباشد یا به باب مزید در نیاید. اما در صورتی که با إلی همراه شود (یعنی وحی إلیه) یا به باب افعال برده شود، یعنی «أوحی»، اصل در آن کاربرد این است که به معنای القاء پنهان یا کلام مخفی باشد. از آنجا که معمولاً کاربردهایی که متکلمان و مفسران بدان توجه دارند،

کاربرد وحی همراه با حرف اضافه یا ثلاثی مزید است، در این اصل، پنهان بودن در معنای آن دخالت دارد و از ارکان آن است. بدین سان، گفته‌های آنان با توجه به تغایر ساختار ثلاثی مجرد و مزید و همراهی با حرف اضافه و مجرد بودن از آن توجیه می‌شود. پس این واژه در معنای لغوی خود بیش از یک ریشه معنایی دارد و ارجاع این دو معنای متخالف به معنایی واحد نادرست است؛ چراکه ارجاع معنای گوناگون به اصل واحد در آنجا که جامع و قدر مشترک عرف‌پسندی نیست، موهون و مستهجن است. چگونه می‌توان میان «رغب فیه» و «رغب عنه» معنایی جامع که عرف‌پسند باشد یافت؟! بلکه می‌توان افزود: حتی در آنجا که ارجاع معنای گوناگون به اصل واحد نیز ممکن باشد و بتوان معنای جامع و قدر مشترکی میان آنها یافت، در میان اهل زبان چنین رویه و اقدامی، ساختگی و گونه‌ای بافتن قلمداد شده، معمولاً عرف‌پسند نیست؛ عرفی که مرجع این گونه امور است. پس در مواردی که بتوان از کاربردها و معنای متعدد واژه‌ای، معنای واحدی برگرفت، در صورتی که عرف در زبانی آن را نپذیرفته یا بدان بی‌توجه باشد، نمی‌توان آن را به اهل زبان نسبت داد و بدان استناد کرد و تنها در موردی مجازیم به آنها نسبت داده، بدان معنا استناد کنیم که عرف زبان مورد بحث معنای جامع را منظور کرده باشد.

حاصل آنکه راه حل این نوشتار آن است که وحی در لغت برحسب استعمال ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و برحسب کاربرد ثلاثی مجرد با حرف اضافه و بدون آن معنایی گوناگونی بدین شرح دارد:

۱. وحی در صورت کاربرد به نحو ثلاثی مجرد و بدون حرف اضافه، به معنای نگارش و کتابت است؛

۲. وحی در صورت کاربرد به نحو ثلاثی مجرد و همراه با حرف اضافه به معنای القا یا اعلام پنهانی است و این انحای گوناگونی دارد؛



۳. و نیز وحی در صورت کاربرد به نحو ثلاثی مزید از باب افعال (همراه با حرف اضافه، یعنی «اوحی إليه»، بلکه «اوحی له» به معنای القاء یا اعلام پنهانی است و این نیز انحصار گونه‌گونی دارد.

بدین ترتیب، وحی در کاربرد، یا به تعبیر دقیق‌تر، در ساختار دوم و سوم به معنای القا یا اعلام پنهانی است و این انواع گونه‌گونی دارد. به تعبیر دیگر، این معنا شامل دیگر اموری همچون اشاره، ایما، رسالت، پیام‌آوری، کلام پنهانی و الهام بوده، آنها را در بر می‌گیرد؛ زیرا هر یک از آنها خود گونه‌ای از اعلام است. اعلام ممکن است به اشاره یا ایما یا مکتوب یا زبانی و... باشد، اما همه آن موارد قدرجامعی دارند و در رکنی مشترک‌اند و آن اینکه القا یا اعلام پنهانی باشد.<sup>۲۴</sup>

لازم است براساس راه حل ارائه شده، این پیامد را خاطر نشان سازیم که مصدر و اسم مصدر در ساختار سوم که ثلاثی مزید از باب افعال، ایحاء، است تنها یک معنا دارد و آن به معنای القا یا اعلام پنهانی است؛ اما در ساختار اول و دوم، یعنی ثلاثی مجرد بدون حرف اضافه و ثلاثی مجرد با حرف اضافه، به رغم آنکه مصدرها و اسم مصدرهای هر دو، لفظی واحد و مشترک (وحی) است، دومعنای اصلی دارد: ۱. کتابت، نوشتن یا نوشتار؛ ۲. القا یا تفهیم پنهانی.

باتوجه به آنچه گذشت، نظریه‌هایی که در تبیین لغوی واژه وحی بر خلاف این تحلیل و تحقیق ارائه شده، نادرست‌اند؛ از جمله این دیدگاه که معانی متعدد و گونه‌گون وحی در دو امر مشترک‌اند: ۱. اعلام یا تفهیم سریع؛ ۲. اعلام یا تفهیم پنهانی یا به تعبیر دیگر، رمزی و پنهان بودن و سرعت از ارکان آن است و نیز نگرشی که تنها سرعت رکن معنای لغوی وحی به شمار می‌آید. چنان‌که گذشت، این نظریه‌ها با منابع بسیاری تعارض دارد.

براساس راه حلی که ارائه شد، تعارض ابتدایی مزبور میان گفته‌های واژه‌شناسان، متکلمان و مفسران در معنای لغوی واژه «وحی» رفع می‌شود.

## واژه‌شناسی الهام

عموم واژه‌شناسان واژه «الهام» را به القای معنا در نفس یا ذهن تفسیر کرده و گفته‌اند، الهام خیر به معنای تلقین آن است: اللهم الله خيراً ای لَقَنَهُ خيراً.<sup>۳۵</sup> توضیح آنکه الهام از واژه «أَهِمُّ» به معنای ابتلاع و بلعیدن اشتقاق یافته است. شاید بتوان از فرهنگ‌های لغوی دریافت که واژه «أَهِمُّ» به لحاظ واژه‌شناسی در این معنا به کار رفته و تنها به اموری همچون بلعیدن و فرو بردن غذا اختصاص داشته است. با گذشت زمان این معنا تجرید یافته و شامل قلمروگسترده‌تری شده و القا یا ورود معنایی را در نفس که امری غیر مادی است نیز در بر گرفته است؛ گرچه ثلاثی مجرد ماده «لهم» در این معنای فراگیر و گسترده به کار نرفته، و الهام که واژه ثلاثی مزید آن از باب افعال است به بخش امور غیر مادی اختصاص یافته و تنها در این معنا به کار رفته است. بنابر این، معنای الهام، القای معنا در نفس است. با توجه به تحلیل ارائه شده، این نظریه که معنای اصلی الهام عبارت است از ورود شیئی در باطن دیگری؛ اعم از اینکه ورود، مادی همچون بلعیدن و فرو بردن غذا باشد یا معنوی همچون القای معارف در نفس،<sup>۳۶</sup> محل تأمل است و به بررسی بیشتری نیاز دارد. در هر صورت، الهام در واژه‌شناسی عبارت است از القای معنایی در نفس؛ اعم از این که القا الهی باشد یا غیر الهی، معنا یا محتوای القا شده خیر باشد یا شر.

درباره معنای لغوی الهام، این بحث قابل طرح است که آیا الهام شامل القای شیطانی می‌شود یا اینکه به القای ربانی و ملکوی اختصاص دارد؟ معانی لغوی ذکر شده در *مفردات* و *تاج العروس* بر این امر دلالت دارد که بر هر القایی، الهام صدق نمی‌کند؛ بلکه الهام بر القایی صادق است که قید ویژه‌ای در معنای آن لحاظ شود و آن اینکه اگر القا از سوی خدا و ملا اعلی باشد، بر آن الهام صادق است و گرنه بر آن الهام صدق نمی‌کند: و الالهام ما یلقى فی الروح بطریق فیض و یختص بما من جهة الله و الملاً الاعلی و یقال: ایقاع شیء فی القلب یطمئن له الصدر یخص الله به بعض أصفیائه.<sup>۳۷</sup>

به نظر می‌رسد در این نگرش میان معنای لغوی و اصطلاحی خلط شده است. الهام در لغت به معنای القاست و چنین قیدی در معنای آن گنجد نیست. از این روی، ویژگی مزبور از ارکان آن نیست. گفته‌ی عموم واژه‌شناسان این استظهار را تأیید کرده، بر درستی آن صحه می‌گذارد. آنان در تفسیر لغوی این واژه چنین قیدی را دخیل ندانسته و از آن ساکت‌اند. بدین سان، به نظر می‌رسد عبارت ذکر شده از تاج العروس در مقام بیان معنای عرفی و رایج میان متدینان است و نه معنای لغوی این واژه. اگر در این داوری تردید شود، در مورد کتاب‌های فروق لغوی آشکار است که به تبیین و تفسیر اصطلاحی واژه‌ی وحی و الهام پرداخته و این دو واژه را به لحاظ اصطلاح اعتقادی، کلامی و عرف متدینان تفسیر کرده، به بیان تفاوت‌های آنها می‌پردازد.<sup>۲۸</sup>

با مقایسه‌ی معنای الهام و وحی، در می‌یابیم که معنای لغوی الهام اخص از وحی است؛ چراکه الهام به القای معنا در نفس دیگری اختصاص دارد؛ اما وحی مطلق القاست، بلکه شامل القای امورتکوینی نیز می‌شود؛ چنان‌که در ادامه‌ی بحث بدان خواهیم پرداخت.

حاصل آنکه با جست‌وجوی گسترده در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های عربی بدین نتیجه دست می‌یابیم که، به رغم وجود پاره‌ای از اختلاف نظرها، معنای لغوی واژه‌ی وحی القای یا تفهیم پنهان و کتابت است و معنای لغوی واژه‌ی الهام، القا در نفس یا در ذهن. از این روی، تحلیل و بررسی معانی لغوی این واژگان به درک حقیقت و ویژگی‌های آنها. به مثابه‌ی منابع و راه‌های اختصاصی معرفت کمک‌چندانی نمی‌کند. بلکه وحی و الهام از این منظر که منابع معرفت دینی‌اند، معنایی اصطلاحی غیر از معنای لغوی دارند. براساس کاربرد اصطلاحی واژگان وحی و الهام، این دو، ویژگی‌هایی دارند که معنا و کاربرد آنها را از لحاظ کاربردهای معناشناسانه و لغوی متمایز می‌سازد. در عین حال، از تحلیل و بررسی معانی لغوی واژه وحی بدین نتیجه دست می‌یابیم که وحی به مثابه‌ی منبع معرفت دینی پیام و گفته‌ی پنهان الهی است و الهام امری معنوی.

## کاربرد وحی و الهام در قرآن و روایات

وحی و الهام در قرآن و روایات کاربردهای گوناگونی دارند. بحث از معانی یا کاربردهای قرآنی و روایی این واژه‌ها مبحثی وسیع است که بررسی همهٔ جنبه آن مجال دیگری می‌طلبد. در اینجا با توجه به پژوهش و تحلیلی که دربارهٔ معنای لغوی واژگان وحی و الهام گذشت، به کاربرد این واژگان در قرآن و روایات نگاهی گذرا افکنده، معنا یا معانی آنها را بررسی می‌کنیم. بحث را ابتدا با وحی پی می‌گیریم:

### ۱. کاربرد وحی در قرآن و روایات

به نظر می‌رسد وحی در قرآن با وجود کاربرد آن در آیات بسیار - که بیش از هفتاد آیه است - معنایی مغایر با معنای لغوی آن ندارد، بلکه در آیاتی که وحی و مشتقات آن به کار رفته، همان معنا قصد شده است. چنان که گذشت، معنای اصلی لغوی مادهٔ وحی، در صورتی که این ماده با حرف اضافه همراه نباشد یا به باب مزید در نیاید، نگارش و کتابت است و در صورتی که با الی همراه شود یعنی «وحی إلیه» یا به باب افعال برده شود، یعنی «أوحی»، معنای اصلی آن القای پنهان یا کلام و تفهیم مخفی است.

می‌توان عمدهٔ کاربردهای وحی در قرآن را چنین دسته‌بندی نمود:

۱. اشاره یا به تعبیر روشن‌تر، القای معنا از راه اشاره که از انحاء تحقق معنای لغوی این واژه است؛ همچون این آیه: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (مریم: ۱۱). در آیهٔ مذکور، وحی به معنای اشاره که امری پنهانی است به کار رفته است. حضرت زکریا مفاد مورد نظر خود را از راه اشاره تفهیم و القا کرد.

۲. القای امری در ساختار موجودات طبیعی و حیوانات و پیام تکوینی به آنها؛ نظیر زبور عسل: «وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» (نحل: ۶۸) و زمین: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» (نحل: ۶۸) گرچه این گونه وحی یا القا امری تکوینی است، از واژهٔ وحی در این کاربرد نیز معنای لغوی آن اراده شده؛ در واقع می‌توان آن را با اصطلاح «هدایت تکوینی» مساوق دانست. مراد از هدایت تکوینی،

هدایتی است که هر موجودی اعم از جماد، گیاه، حیوان و انسان برای بقای خود بدان نیاز دارد. از آنجا که این هدایت امری است که به هریک از آنها القا شده، در نهاد این گونه موجودات قرار دارد و منشأ آن پوشیده از انظار است، به لحاظ لغت و واژه‌شناسی می‌توان آن را «وحی» نامید.<sup>۲۹</sup> البته ممکن است گفته شود: در اینجا متعلق القای فرامعناسی و احتمالاً کاربرد مزبور از این جهت توسع و مجازی در معنای لغوی است. اما می‌توان پاسخ داد: القا در واژه وحی به القای معنا اختصاص ندارد و از این جهت گسترده و از الهام متمایز است.

۳. القای پنهانی خیر که در اصطلاح عرفان «الهام الهی» با «سروش غیبی» نام دارد؛ همچون «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (شوری: ۵۱) یا «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ أَقْذِيبِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِيبِيهِ فِي الْيَمِّ» (طه: ۳۸-۳۹) یا «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرِسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (مائده: ۱۱) در این موارد، وحی به معنای القای پنهانی خیر به کار رفته است. اختصاص آن به لحاظ دخالت خیر در معنای وحی نیست، بلکه این امر ناشی از خصوصیت دسته‌ای از مصادیق آن است. از این رو، در کاربرد دیگری در مورد القای شر نیز به کار رفته است.

۴. القای پنهانی شر یا به تعبیر دیگر، القای معنا در نفس انسان از راه وسوسه که در اصطلاح عرفان «الهام شیطانی» نامیده شده است؛ همچون «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (انعام: ۱۲۱) یا «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (انعام: ۱۱۲).

۵. سخن گفتن پنهانی، مستقیم و بدون واسطه خداوند با پیامبران؛ همچون «وَ مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا» (شوری: ۵۱). در این کاربرد نیز معنای لغوی وحی، که کلام پنهان است،<sup>۳۰</sup> اراده شده؛ در نهایت مصداق خاصی، یعنی آنجا که متکلم خدا و مخاطب پیامبر است، منظور است.

۶. سخن گفتن پنهانی خداوند با پیامبران بدون واسطه فرشتگان و از پس پرده؛ همچون «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٌ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه: ۹-۱۳) خداوند از پس پرده با موسی سخن گفت و بر او معارفی را وحی نمود. با آنکه در آغاز این آیات از واژه نداء استفاده شده است، پس از برگزیده شدن موسی در همین موقعیت به او وحی می‌شود. قرآن کریم از این پیام الهی وحی تعبیر می‌کند. بدین ترتیب، گفت‌وگوی بدین نحوه نیز وحی است؛ البته به لحاظ پیامی (مایوحی) که بر او نازل شد.

حاصل آنکه در همه کاربردهای ذکر شده وحی در قرآن، معنای لغوی آن اراده شده است و بعضی از ویژگی‌ها یا خصوصیات دخالته در ساختار معنایی آن ندارد، بلکه منشأ آنها ویژگی‌های مصادیق و موارد استعمال است.

گفتنی است که برای وحی کاربرد دیگری متصور است که کاربرد پنجم و ششم هریک قسمی از آن است. چنین مفادی در قرآن به کار رفته، ولی در مورد آن به جای واژه وحی از واژه تکلیم استفاده شده است. آن کاربرد بدین شرح است: تکلیم و سخن گفتن پنهانی خداوند با پیامبران، به گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم، از پس پرده یا بدون آن، با واسطه فرشته یا بدون آن: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (شوری: ۵۱) گرچه در آیه شریفه واژه وحی دو بار به کار رفته، از آن دو کاربرد چنین معنای عامی اراده نشده است؛ بلکه هریک از آنها به نوع ویژه‌ای از موارد ذکر شده اختصاص دارد. در آیه پیش گفته، در مورد این معنای گسترده، که از دیرباز اصطلاحی رایج در عرف مسلمانان و کلام اسلامی است، واژه تکلیم به کار رفته است. احتمالاً منشأ چنین اصطلاحی همین کاربرد در آیه مذکور است. این مطلب بیانگر این حقیقت نیز هست که در قرآن، علاوه بر واژه وحی، کلمه دیگری همچون تکلیم نیز به معنای وحی به کار رفته است.

اما می‌توان افزود: اولاً، نحوه‌های کاربرد سه گانه تکلم الهی را در قرآن می‌توان یافت که در مورد آنها نیز واژه وحی به کار رفته است؛ چنان که کاربردهای پنجم و ششم و هفتم بیانگر این حقیقت‌اند. ثانیاً، حتی اگر بپذیریم که وحی در معنای جامع میان انواع ذکر شده به کار نرفته است، آیات متعددی را می‌توان یافت که از راه اطلاق وحی در آنها بر می‌آید وحی چنین مفادی دارد؛ نظیر «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (نساء: ۱۶۳)». ۳۱ بنا بر این با تمسک به اطلاق این گونه آیات - که شماره کاربردهای آنها به پنج مورد می‌رسد - بدین نتیجه می‌رسیم که گستره معنایی واژه وحی همچون گستره معنایی واژه تکلم در آیه ۴۲ سوره شوری بلکه از آن گسترده‌تر است؛ چراکه شامل وحی در خواب نیز می‌شود؛ در حالی که وحی در خواب از انحاء سه گانه نیست. البته می‌توان پرسید: چرا وحی از آن اقسام نیست و چه مستندی بر این ادعا وجود دارد؟ در هر صورت، حتی اگر در این مطلب تردید شود، در اطلاق آیات پنجگانه تردیدی نیست. براساس روایتی که در بخش ضمایم ذکر شده است، امیرمؤمنان علیه‌السلام به بیان کاربردهای وحی در قرآن پرداخته‌اند و پس از بیان نخستین کاربرد آن، که وحی نبوت و رسالت است به این گونه آیات استشهاد کرده‌اند. این روایت خود مبین گسترده‌گی کاربرد وحی - هرچند بر حسب اطلاق - در قرآن است.

بدین سان، از جمله کاربردهای وحی و واژه‌های همگن با آن، همچون تکلم، در قرآن - که از منظر دانش کلام باید آن را مهم شمرد و به لحاظ معرفت‌شناسی در مبحث منابع اختصاصی معرفت دینی نقشی کلیدی دارد - کاربرد آن به معنای منبعی ویژه است که پیامبران از آن برخوردارند. کاربرد تکلم از یک سو و کاربردهای پنجم، ششم و هفتم وحی از سوی دیگر، با اندک تمایزی که به لحاظ گستره و قلمرو دارند، بیانگر چنین مفادی است. حتی اگر بپذیریم که قرآن کریم در مورد همه انحاء وحی، که سه

گونه‌اند، واژه وحی را همچون تکلیم به نحو جامع در یک آیه به کار نبرده، در مورد دو گونه، بلکه - با توجه به هفتمین گزینه - در مورد هر سه گونه، واژه وحی را به کار برده است. افزون بر آن، چنان که گذشت، آیات متعددی را می‌توان یافت که از اطلاقیان بر می‌آید وحی در آنها چنین مفادی دارد.

در هر صورت، کاربردهای مزبور چنین مفادی دارند. این مفاد بی‌ارتباط با معنای لغوی واژه وحی نیست. براساس پژوهش و جمع‌بندی‌ای که درباره معنای لغوی واژه «وحی» ارائه شد، در همه کاربردهای این واژه، تفهیم یا القای پنهانی منظور است. وحی در همه این کاربردها گونه‌ای القا یا اعلام است که پنهان بودن در ساختار آن لحاظ شده است. در کاربرد وحی به معنای منبع یا ابزار، این ابزار ویژه که مختص مقام رسالت و نبوت است، گونه‌ای اعلام است که پنهانی است؛ گویی رمزی است میان گوینده و مخاطب. پس کاربردهای پنجم، ششم و هفتم وحی<sup>۳۲</sup>، در معنای لغوی آن به کار رفته‌اند و در آنها نوع ویژه‌ای از کلام پنهانی منظور است و آن کلام پنهانی خداوند با انبیا و رسولان است؛ چنان‌که کاربرد تکلیم در آیه شریفه بر اساس قرائن موجود در آن این گونه است و چنین ویژگی‌ای دارد.

### انحای وحی

از آنچه در باره کاربردهای وحی و دیگر واژه‌ها در مورد پیامبران گذشت بدین نتیجه دست می‌یابیم که این القا یا تفهیم یا سخن گفتن پنهانی ویژه یک نحوه نیست، بلکه اقسام گوناگونی دارد:

۱. سخن گفتن مستقیم و بدون واسطه خداوند، که در قرآن بر خود این قسم نیز وحی اطلاق شده است؛

۲. سخن گفتن از پس پرده و حجاب؛

۳. سخن گفتن از طریق واسطه و پیام‌آوران الهی، ملائکه.

جامع هر سه قسم، سخن گفتن پنهانی خداوند با پیامبران است؛ چه با واسطه و چه



بدون واسطه، چه از پس حجاب و چه از طریق فرشته. واژه وحی بدین معنا ویژگی نبوت است و در واقع نشان منبع ویژه‌ای از معارف برای پیامبران الهی است. وحی در این کاربرد قرآنی که بعدها میان مسلمانان اصطلاحی شایع و رایج شده و به پیامبران اختصاص دارد، شامل انحا و مراتب گوناگون کلام و پیام پنهانی الهی است؛ اعم از دریافت پیام و کلام الهی در خواب یا بیداری و نیز اعم از دریافت پیام و کلام الهی مستقیماً و بدون واسطه یا از پس حجاب به نحو شنیدن بدون معاینه یا به نحو غیر مستقیم و با واسطه ملک (جبریل، روح القدس و...) خواه به نحوی که او را ببیند و کلامش را بشنود یا تنها کلامش را بشنود. معمولاً در فرهنگ اسلامی و عرف مسلمانان از وحی، چنین معنایی اراده می‌شود؛ گویا واژه وحی از معنای لغوی به چنین معنایی نقل یافته است. در هر صورت، براساس این معنای رایج است که وحی راه یا منبع معرفت ویژه انبیا به شمار می‌آید.

با توجه به آنچه گذشت، پنهان بودن ویژگی این منبع خاص معرفتی است. اگر خداوند مستقیماً یا به گونه‌ای غیر مستقیم، از راه فرشتگان و ملائکه یا از پس پرده و حجاب، با پیامبران سخن بگوید، این گونه تکلم پنهانی است و انسان‌های عادی نمی‌توانند آن را بشنوند و فرشتگان و چگونگی القای آنان را ببینند؛ مگر اولیای الهی که حجاب‌های طبیعی بلکه نورانی را گسسته و به ملکوت بار یافته‌اند؛ چنان‌که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ أَنْكَ لَعَلِي خَيْرٌ».<sup>۳۳</sup>

از آنجا که در عرف و فرهنگ مسلمانان، چنین معنایی از وحی منظور است، می‌توان ادعا نمود که واژه وحی در عرف آنان حقیقتی متشرعه است. وحی در قرآن کریم کاربردهای بسیاری دارد، اما در هریک از آنها معنای لغوی مراد است. از این رو، لازم است بررسی شود که این فرهنگ و عرف رایج در چه عصری ایجاد شده است؛ آیا در عصر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایات و گفته‌های آن حضرت، وحی چنین

معنای ویژه‌ای داشته و در این معنای اصطلاحی به کار رفته است یا اینکه اصطلاح مزبور در زمان امامان معصوم تحقق یافته است؟ می‌توان با تتبع در متون دریافت که این اصطلاح تا گذشته بسیار دوری، دست کم، تا عصر امامان معصوم شایع و رایج بوده است. متکلمان شیعه و سنی نیز همین معنا را در دانش کلام مصطلح قرار داده و به کار برده‌اند. این اصطلاح آن قدر شایع است که به کتاب‌های لغت و واژه‌نامه‌ها نیز راه یافته است. چنان‌که گذشت، مفردات راغب و گفته ابواسحاق در *لسان العرب* از نمونه‌های چنین برداشتی است. با نگاهی گذرا به کاربرد وحی در *نهج البلاغه*، به روشنی می‌توان بر این ادعا صحه گذاشت که در عصر امیرالمؤمنین و در گفته‌های آن حضرت وحی به معنای منبع یا ابزار ویژه معرفتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران به کار رفته و گویا در این معنا مصطلح است: «بعث الله رسله بما خصهم من وحیه»<sup>۳۴</sup> یا در خطبه‌ای خطبه‌ای دیگر: «واشهد ان محمداً نجیب الله و سفیر وحیه و رسول رحمته»<sup>۳۵</sup> یا « و ختم به الوحی»<sup>۳۶</sup>.

حاصل آنکه با نگاهی گذرا به متون دینی، اعم از قرآن کریم و روایات، بدین نتیجه رهنمون می‌شویم که وحی در کاربردی ویژه به معنای منبع اختصاصی پیامبران است. این اصطلاح که ریشه در قرآن دارد، در عصر امامان معصوم علیهم السلام، حتی در عصر امیرالمؤمنین، در معنای مزبور مصطلح است. بدین ترتیب، این واژه منقول بوده، معنای لغوی آن به معنای اصطلاحی متکلمان مسلمان، بلکه عموم مسلمانان، نقل یافته است؛ چنان‌که صلاة که در لغت به معنای مطلق دعاست، به معنای عبادتی ویژه در فرهنگ اسلامی نقل یافته و بدین گونه حقیقتی متشرعه به ظهور رسیده است. ویژگی این منبع، پنهان بودن است و نه سرعت. بدین ترتیب، اطلاق واژه وحی بر این نوع منبع معرفتی ویژه پیامبران، دست کم، بدین مناسبت است که از دیگران پنهان است.

## ۲. کاربرد الهام در قرآن و روایات

چنان‌که گذشت، الهام در واژه‌شناسی عبارت است از القای معنایی در نفس؛ اعم از اینکه القا الهی باشد یا غیر الهی، معنا یا محتوای القا شده خیر باشد یا شر.

الهام در قرآن کریم، فقط یک بار به کار رفته است: «و نفس و ما سویها فالهما فجورها و تقویها» (شمس: ۷-۸) و منظور از آن در این آیه القای الهی است و نه هر نوع القایی. از این رو، در مفردات بدین قید تقیید شده است: «الالهام: القاء الشیء فی الروح و یختص ذلك بما كان من جهة الله تعالى وجهة الملاء الأعلى و ذلك نحو ما عبر عنه بلمة الملك و بالنفث فی الروح... و اصله من التهام الشیء و هو ابتلاعه».<sup>۳۷</sup>

در ذیل این عبارت تصریح شده که اصل معنای لغوی الهام ابتلاع است. با این قرینه، می‌توان استظهار کرد که صدر آن در مقام تبیین کاربرد قرآنی آن است که عبارت است از القای الهی. براساس گفته‌ی راغب، کاربرد قرآنی آن، تنها به القایی اختصاص دارد که الهی باشد و نه شیطانی. اما آیا به راستی چنین است و الهی یا ربانی بودن در معنای اصطلاحی قرآن دخالت دارد یا اینکه آیه شریفه الهام را به لحاظ معنای لغوی آن در مصداقی ویژه به کاربرده و به مناسبت آن مصداق القا ربانی است؛ نه اینکه اصطلاحی تازه‌ای از قرآن باشد؟ آشکار است که گزینه دوم صحیح است.

در هر صورت، الهام در روایات، کلام و عرفان،<sup>۳۸</sup> معنای ویژه‌ای دارد و آن اینکه اولیای خاص الهی، علاوه بر منابع متعارف همچون عقل و حواس، منبع یا منابع اختصاصی و ویژه‌ای دارند که در لسان روایات از آن به تحدیث<sup>۳۹</sup>، قذف در قلب، الهام، و نقر در گوش تعبیر شده است. بدین سان، الهام منبعی ویژه برای اولیای معصوم است. به نظر می‌رسد این اصطلاح شایع و رایج، برگرفته از روایات است.

با نگاهی گذرا به روایات می‌توان بدین نتیجه دست یافت که:

۱. امامان معصوم علیهم السلام علوم و معارف بسیاری، با واسطه و بدون واسطه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که از راه وحی تعلیم یافته بود - فراگرفته‌اند.<sup>۴۰</sup> از این دانش به علم وراثت تعبیر شده است.<sup>۴۱</sup>

۲. علم امامان معصوم علیهم السلام به شیوه ذکر شده منحصر نیست، بلکه ایشان از راه‌های غیر متعارف دیگری به معارف دست می‌یافته‌اند.

۳. امامان معصوم علیهم‌السلام محدث‌اند؛ چنان‌که حضرت زهرا نیز دارای چنین منبع معرفتی‌اند؛ از این روی، از القاب حضرت زهرا محدثه است.

۴. محدث بودن این گونه است که ملائکه با آنها گفت‌وگو می‌کنند و مجموعهٔ اسرار و اطلاعاتی را از گذشته، حال و آینده در اختیار آنان قرار می‌دهند.

۵. نحوهٔ سخن گفتن ملائکه با آنها در روایاتی این گونه ترسیم شده است که آنان صدا را می‌شنوند ولی شخص را نمی‌بینند: «یسمع الصوت و لایری الشخص»؛<sup>۴۲</sup> بر خلاف پیامبران که هنگام وحی غیر مستقیم و با واسطهٔ ملائکه، آنها را می‌بینند.

۶. در روایاتی میان این گونه علم و علم از راه الهام تمایز نهاده شده و بر اساس آن روایات، از سخن گفتن ملک «تحدیث» یا «نقر فی الأسماع» و از القای قلبی به «الهام» تعبیر شده است. بدین روی، اولیای معصوم، هم منبعی به نام تحدیث دارند و ملائکه با آنها سخن می‌گویند و هم دارای الهام بوده، معنا، بدون گفت‌وگو، در قلب آنان القا می‌شود و در نتیجه دارای القای ربانی (الهام) هستند.<sup>۴۳</sup> بدین سان، الهام منبعی در عرض تحدیث و سخن گفتن ملائکه دانسته شده است. با توجه بدین نکته می‌توان گفت معنا یا فهم متشرعه و اصطلاح کلامی آن با معنای لغویش مناسبت دارد. الهام در لغت به معنای القای در نفس است و در اینجا به معنای قذف معانی در قلب امام مصطلح شده است.

۷. البته در قرآن کریم از الهام یا القای در قلب نیز وحی تعبیر شده؛ نظیر الهامی که به مادر موسی (قصص: ۷ و طه: ۳۸-۳۹) شده است؛ چنان‌که در بارهٔ سخن گفتن ملائکه با اولیای الهی مانند حضرت مریم (آل عمران: ۴۵ و مریم: ۱۷-۲۶) واژهٔ وحی به کار رفته است. آشکار است که در این گونه کاربردها، معنای لغوی وحی، که اعلام یا تفهیم پنهانی است، منظور شده و در یکی از مصادیق آن به کار رفته یا در کاربرد به صنف ویژه‌ای اختصاص یافته است. گفتنی است که در قرآن کریم مواردی از الهام مشاهده می‌شود که در مورد آن، واژهٔ وحی به کار نرفته است؛ نظیر الهامی که به حضرت خضر (کهف: ۶۵) و ذوالقرنین (کهف: ۸۳-۹۸) شده است.

بدین سان، در قرآن کریم چنین منبع یا منابعی برای برخی اولیای الهی تثبیت شده است. افزون بر آن، با نگاهی به این آیات در می‌یابیم که الهام به معنای خاص آن، که اعم از القای در قلب یا سخن گفتن ملائکه است، اختصاصی به امامان معصوم علیهم‌السلام ندارد، بلکه دیگر اولیای الهی همچون حضرت مریم، ذوالقرنین، خضر و مانند آنها از آن بهره‌مندند.

۸. با توجه به آنچه گذشت، الهام به معنای القای معانی و حقایق در قلب، یکی از منابع معرفتی امام معصوم علیه‌السلام است؛ چنان‌که اخبار ملائکه و سخن گفتن آنها منبع معرفتی دیگری است.<sup>۴۴</sup>

### وحی و الهام در عرف متدینان و اهل کلام

وحی و الهام به مثابه منابع اختصاصی معرفت دینی، کاربرد ویژه‌ای در فرهنگ دینی مسلمانان و دانش کلام و عقاید اسلامی دارند. چنان‌که دیدیم، وحی و الهام به این معنا در قرآن کریم به کار رفته، بلکه عمده‌ترین معنا و کاربرد در قرآن چنین کاربردی است. با بررسی عرف مسلمانان و نیز عرف ویژه متکلمان مسلمان می‌توان بدین نتیجه دست یافت که وحی و الهام در اصطلاح ویژه آنها و در کاربرد اختصاصی میان آنان به معنای منابع اختصاصی معرفت دینی است. وحی منبع یا ابزار ویژه پیامبر اکرم صل‌الله‌علیه‌وآله و الهام منبع یا ابزار ویژه امامان و اوصیای معصوم است. وحی براساس این کاربرد ویژه، هر گونه که باشد، مستقیم، بدون واسطه و با واسطه به پیامبر اختصاص دارد. این معنا یا اصطلاح در میان مسلمانان ضروری بوده، همگان برچنین معنایی اجماع دارند.<sup>۴۵</sup>

بدین سان، وحی در کاربردی ویژه به معنای منبع اختصاصی پیامبران است. این اصطلاح که ریشه در قرآن دارد، در عصر امامان معصوم علیهم‌السلام، حتی در عصر امیرمؤمنان، در معنای مزبور مصطلح است. بدین ترتیب، معنای لغوی این واژه به معنای اصطلاحی متکلمان مسلمان، بلکه عموم مسلمانان، نقل یافته و بدین گونه حقیقتی متشرعه به ظهور رسیده است.

الهام در روایات، عرف مسلمانان و نیز عرف ویژه متکلمان مسلمان معنای ویژه‌ای دارد و آن اینکه اولیای خاص الهی، علاوه بر منابع متعارف همچون عقل و حواس، منبع یا منابع ویژه‌ای دارند. بر اساس این اصطلاح، الهام منبعی ویژه برای اولیای معصوم است. الهام به معنای لغوی القای معانی در قلب است و همین معنا در عرفان و کلام و مانند آنها به کار رفته است.

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار، معانی و کاربردهای وحی و الهام را در لغت، قرآن، روایات عرف متدینان و اهل کلام، شرح داده، بدین نتیجه دست یافتیم که تعارضی که ممکن است در بادی امر میان مدارک و منابع در مورد تفسیر لغوی وحی به نظر برسد، با راه حلی از درون آنها قابل رفع است. افزون بر آن، به رغم وجود پاره‌ای از اختلاف نظرها، معنای لغوی واژه «وحی» کتابت و کلام پنهان است و نه سریع؛ چنان‌که معنای لغوی واژه الهام، القا در نفس است و الهی یا ربانی بودن مقوم معنای لغوی آن نیست.

گرچه با تحلیل و بررسی معانی لغوی این واژگان نمی‌توان به حقیقت آنها به مثابه منابع و راه‌های اختصاصی معرفت دست یافت و ویژگی‌های آنها را باز شناخت، به برخی از ویژگی‌های آن می‌توان دست یافت. در کاربرد وحی به معنای منبع یا ابزار، این ابزار ویژه که مختص مقام رسالت و نبوت است، گونه‌ای القا یا اعلام است که پنهان بودن در ساختار آن لحاظ شده است.

در بررسی کاربرد وحی و الهام در قرآن بدین نتیجه رهنمون شدیم که از کاربرد واژه وحی در مورد پیامبران بلکه در مورد دیگر کاربردهای آن در قرآن، معنای لغوی آن اراده شده است و بعضی از ویژگی‌ها یا خصوصیات دخالته در ساختار معنایی آن ندارد؛ چنانکه الهام نیز این‌گونه است. اما در روایات و عرف مسلمانان، وحی و الهام از این منظر که منابع معرفت دینی‌اند، به غیر از معنای لغوی، معنایی اصطلاحی دارند. وحی در این اصطلاح ویژه به معنای منبع اختصاصی پیامبران است و الهام منبع ویژه‌ای است

معصوم علیه‌السلام. البته معنای اصطلاحی آنها با معنای لغویشان ارتباط و مناسبت آشکاری دارد.

وحی بدین اصطلاح که ریشه در قرآن دارد، در عصر امامان معصوم علیهم‌السلام، حتی در عصر امیرالمؤمنین، در معنای مزبور به کار رفته است. وحی و الهام به لحاظ این کاربرد با معنای اصطلاحی تفاوتی اساسی و بنیادین ندارند، بلکه تفاوت آنها صرفاً لفظی است و تنها از کاربرد واژه «وحی» در مورد منبع معرفتی اختصاصی امام معصوم نهی شده است. براساس ادله بسیاری نمی‌توان مقام ولایت و منابع معرفتی آن را فروتر از منبع وحی دانست.



## پی‌نوشت‌ها

### 1. Testimony.

### 2. Authority.

۳. نگارنده در پژوهشی مستقل با عنوان **معرفت دینی؛ عقلانیت و منابع** این دو دسته منابع معرفت دینی را بررسی کرده و وحی و الهام را به عنوان دو منبع اختصاصی معرفت دینی به اثبات رسانده است. این پژوهش از سوی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در دست انتشار است و به زودی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

۴. ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، **الصحاح فی اللغة**، ج ۶، ص ۲۵۱۹-۲۵۲۰؛ محمد یعقوب فیروزآبادی، **القاموس المحيط**، ج ۳، ص ۴۸۳؛ صاحب بن عباد، **المحیط فی اللغة**، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۸؛ ابن فارس، **معجم مقاییس اللغة**، ج ۶، ص ۹۳؛ ابن منظور، **لسان العرب**، ج ۱۵، ص ۲۳۹-۲۴۰؛ فیومی، **المصباح المنیر**، ص ۶۵۱-۶۵۲؛ ابوالقاء ایوب بن موسی حسینی، **کتاب الکلیات**، تحقیق: عدنان درویش و... (یک مجلد) ص ۱۴۸۰؛ همان، (پنج مجلد)، ج ۵، ص ۳. البته وی در ص ۱۵۰۷ [یا ج ۵، ص ۳۵] و نیز ص ۲۶۶-۲۶۷ به تبیین معنای اصطلاحی واژگان وحی و الهام و تمایز میان آنها پرداخته و معنای دیگری را ذکر کرده است.

۵. جوهری، همان.

۶. خلیل بن احمد فراهیدی، **العین**، ج ۳، ص ۳۲۰.

۷. راغب اصفهانی، **مفردات الفاظ القرآن**، ج ۲، ص ۴۹۶.

۸. ر.ک: محمدرشیدرضا، **الوحي المحمدي**، ص ۸۱؛ عبدالله جوادی آملی، **وحی و نبوت در قرآن**، ص ۵۳.

۹. ر.ک: محمد رشیدرضا، **الوحي المحمدي**، ص ۸۱ وی پس از نقل گفتهٔ راغب که گذشت، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: فالقول الجامع فی الوحي انه الاعلام الخفي السريع... گویا از کلام وی استظهار می‌کند.

اما با تأمل در گفتهٔ راغب که در متن نقل شد، بر می‌آید که وی معنای اصلی وحی را اشاره سریع می‌داند، و در ادامه گفتهٔ خود، چگونگی و انواع یا نحوه‌های تحقق آن را بیان می‌کند که گاهی با کلام رمزی تحقق می‌یابد و گاه با اشاره از راه اعضا و گاه از راه کتابت و نوشتار و... سپس با ذکر نمونه‌ای از آن کاربردها در قرآن آن را به معنای اشارهٔ سریع می‌داند، اما در بارهٔ نحوهٔ تحقق این گونه اشاره اقوالی را مطرح می‌کند. این اقوال همان‌انحای تحقق اشاره سریع است که ابتدا بیان کرده و آنها عبارت‌اند از: رمز، نوشتن و اشاره. گفتنی است منظور وی از اشاره همان اشاره به بعضی جوارح است و نه اشارهٔ سریع تا اینکه این گفته به گونهٔ دیگری فهم گردد و پنداشته شود که هریک از اقوال در عبارت «فقد قيل...» بدیل‌های اشاره سریع‌اند و نه نحوه‌های تحقق آنها.

۱۰. ابوالبقاء، **کتاب الکلیات**، ص ۱۴۸۰ و [یا ج ۵، ص ۳].

۱۱. همان، ۱۵۰۷ [یا ج ۵، ص ۳۵].

۱۲. ابن فارس، همان، ج ۶، ص ۹۳.

۱۳. ر.ک: فرید وجدی، **دائرة معارف القرن العشرين**، ج ۱۰، ص ۷۶-۷۷؛ **المنجد** مادهٔ وحی؛ **منجد الطلاب**، ترجمهٔ محمد بندر ریگی، ص ۶۶.

۱۴. ر.ک: محمدعلی تهبانوی، **کشف اصطلاحات الفنون و العلوم**، ج ۲، ص ۱۷۷۶: الوحي.. فی الاصل الإعلام فی خفاء، و قيل: الإعلام بسرعة.

۱۵. شیخ مفید، **تصحیح اعتقادات الامامیه**، ص ۱۲۰؛ علامه محمدتقی مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۸، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۱۶. فضل بن حسن طبرسی، **مجمع البیان**، ج ۳، ص ۴۰۴؛ سیدمحمدحسین طباطبایی، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۱۲، ص ۲۹۲؛ والمحصل من موارد استعماله (الوحي) أنه إلقاء المعنى بنحو يخفي على غير من قصد إلهامه.



۱۷. طریحی، *مجمع البحرین*، ج ۱، ص ۳۱۳.
۱۸. *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۲۴۰. وی از کسانی نیز نقل می‌کند که وحی کلام پنهانی است.
۱۹. زمخشری، *أساس البلاغۃ*، ج ۲، ص ۲.
۲۰. حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن*، ماده «وحی»، ج ۱۳، ص ۵۶.
۲۱. زمخشری، *أساس البلاغۃ*، ج ۲، ص ۲.
۲۲. خلیل بن احمد فراهیدی، *العین*، ج ۳، ص ۳۲۰.
۲۳. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۲۴۰.
۲۴. ممکن است گفته شود: برای سه قسم مزبور می‌توان معنای مشترکی یافت و آن القا یا اعلام است. با یافتن چنین معنای مشترکی میان این سه گونه کاربرد، به اصلی واحد میان کاربردهای گوناگون وحی و ساختارهای گوناگون آن دست می‌یابیم که به لحاظ واژه‌شناسی منشأ معانی متکثر آن است. اما این احتمال از جهات بسیاری نادرست است. شاید بتوان کتابت یا نوشتار را به گونه‌ای به القا باز گرداند، اما نوشتار بر فرض اینکه القا باشد، القای ویژه‌ای است و نه مطلق القا. چگونه می‌توان از طرف اهل زبان در واژه‌ها این گونه تصرف کرد؟! آیا به لحاظ زبان‌شناسی، منطق‌گفتمان عقلایی و واژه‌شناسی این امر مجاز است؟ آیا می‌توان حتی در یک مورد بدون هیچ مدرکی به چنین عملی دست زد؟! آنچه متداول و معمول است این است که واژگان ابتدا در قلمرو محدودی به کار می‌روند سپس اهل زبان یا عرف عام یا خاص آنها به مناسبت در معنای آنها توسعه می‌دهند و نه بر عکس.
۲۵. خلیل بن احمد فراهیدی، *العین*، ج ۴، ص ۵۶ - ۵۷؛ جوهری، *الصحاح فی اللغة*، ج ۲، ص ۱۵۱؛ محمدبن حسن ابن‌درسید، *جمهرۃ اللغة*، ج ۲، ص ۵۷؛ محمد رازی، *مختار الصحاح*، ص ۲۸۷؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۵۴۷؛ ابن فارس، *مقیاس اللغة*، ج ۵، ص ۱۷۶؛ الطریحی، *مجمع البحرین*، ج ۶، ص ۱۲۶؛ محمدمرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ص ۷۹۰۰.
۲۶. رک: حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۱۰، ص ۲۴۳-۲۴۵.
۲۷. محمدمرتضی زبیدی، *تاج العروس*؛ و نیز رک: راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ج ۲، ص ۳۸۲.
۲۸. ابوهلال عسکری، *الفروق اللغویة*، ص ۵۶-۵۷.
۲۹. اگر به لحاظ لغت و واژه‌شناسی وحی به القای معنا اختصاص یابد و شامل القای امورتکوینی نشود، درنهایت چنین کاربردی مجازی خواهد بود. اما آیا نمی‌توان گفت: القای معنا به معنای حصولی اختصاص ندارد و معانی و حقایق شهودی تکوینی را نیز در بر می‌گیرد.
۳۰. ممکن است به ذهن خطور کند که این گفته با نتیجه‌ای که در معنای لغوی وحی بدان رسیدید و گفتید: وحی در صورت کاربرد به نحو ثلاثی مجرد به معنای نگارش و کتابت است، در تعارض است؛ پس چگونه معنای لغوی وحی در آیه فوق را کلام پنهان دانستید؟ در پاسخ به این اشکال لازم است خاطر نشان سازیم که پیش‌تر گفتیم براساس راه حل ارائه شده گرچه مصدر و اسم مصدر در ثلاثی مزید از باب افعال، ایحاء، تنها یک معنا دارد و آن به معنای القا یا اعلام پنهانی است، اما در ثلاثی مجرد بدون حرف اضافه و ثلاثی مجرد با حرف اضافه، مصدرها و اسم مصدرهای هر دو لفظی واحد و مشترک (وحی) بوده، درعین حال دومعنای اصلی دارد: ۱. کتابت، نوشتن یا نوشتار؛ ۲. القا یا تفهیم پنهانی. بر اساس قرائن آشکار در خود قرآن معنای دوم مراد است. بدین سان، معنای لغوی وحی در این گونه آیات کلام پنهانی است.
۳۱. و نیز رک: یوسف: ۱۰۹؛ شوری: ۳؛ نحل: ۴۳؛ زمر: ۶۵.
۳۲. و نیز هشتمین کاربرد وحی که به نحو اطلاق به کار رفته است.
۳۳. *نهج البلاغۃ*، تحقیق صبحی صالح، خطبة ۱۹۲، ص ۳۰۱.

۳۴. همان، خطبه ۱۴۴.
۳۵. همان، خطبه ۱۹۸.
۳۶. همان، خطبه ۱۳۳؛ نیز ر.ک: خطبه‌های ۱، ۷۲، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۹۲ و ...
۳۷. راغب اصفهانی، *مفردات*، ج ۲، ص ۳۸۲؛ نیز ر.ک: محمدمرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ص ۷۹۰۰.
۳۸. ر.ک: محمد حسین‌زاده، *معرفت شناسی (۳)*، در دست انتشار.
۳۹. ر.ک: محمدبن یعقوب کلینی، *الاصول من الکافی*، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.
۴۰. همان و نیز ص ۲۹۶.
۴۱. ر.ک: محمدتقی مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۶، ص ۶۳ - ۶۶.
۴۲. محمدبن یعقوب کلینی، *کافی*، ص ۲۷۱، ح ۴ و ۵.
۴۳. همان، ص ۲۶۶، ح ۳ و ۲؛ محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۶، ص ۵۷ - ۶۱.
۴۴. با مطالعه روایات می‌توان مجموعه روایاتی را که درباره منابع یا راه‌های معرفتی امام معصوم‌اند این‌گونه برشمرد:
۱. علم. علم‌الوراثه یا جامعه یا صحیفه‌ای بزرگ که پیامبر اکرم صل‌الله‌علیه‌وآله آن را املا کردند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن را نگاهشند و جامع همه احکام الهی است. (ر.ک: *بحارالانوار*، ج ۲۶، باب ۱ من ابواب علومهم، احادیث ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱؛ نیز ۳۱، ۳۲ یا حتی حدیث ۳۰ که مفاد آن این است: نحدثکم بأحادیث نکثرها عن رسول الله).
  ۲. مصحف حضرت فاطمه و جامعه سلام‌الله‌علیها. (ر.ک: همان، احادیث ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۱ تا ۱۱۰).
  ۳. نقر فی القلب، معاینه، سماع. (ر.ک: همان، احادیث ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶)
  ۴. إذا شاء أعلمه الله. (همان، احادیث ۹، ۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰)
  ۵. علم از راه تحدیث و سخن گفتن ملائکه (= سماع). (ر.ک: همان، حدیث ۷ و نیز باب ۲)
  ۶. الهام + تحدیث، مصحف حضرت فاطمه، جامعه، جفر ابیض. (ر.ک: همان، ص ۱۸، حدیث ۱)
  ۷. الهام، سماع. (ر.ک: همان، ح ۲).
  ۸. الهام، تحدیث و شنیدن صدا، سخن گفتن با روح که برتر از جبرئیل و میکائیل است. (ر.ک: همان، حدیث ۳)
  ۹. جفر ابیض. (ر.ک: همان، حدیث ۶۸)
  ۱۰. مصحف حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها، جامعه، تحدیث. (ر.ک: همان، حدیث ۳۸ و ۳۹)
  ۱۱. جفر، جامعه، مصحف حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها. (ر.ک: همان، حدیث ۷۲ و ۷۳)
  ۱۲. روح‌القدس: فیروح القدس یا جابر عرفوا ما تحت العرش‌الی ما تحت الثری. (ر.ک: همان، ح ۲۵، ص ۵۵، ح ۱۵ و نیز ح ۱۶ تا پایان حدیث ۲۶)
  ۱۳. نحوه علم امام، آیا علم از راه روایت است یا مصحف، قال: الامر اعظم من ذلك.... (ر.ک: همان، ص ۵۹، ح ۳۰)
  ۱۴. از راه روح و آن موجود یا ملکی برتر از جبرئیل و میکائیل است. (ر.ک: همان، از ح ۱ تا پایان حدیث ۷ و نیز ص ۵۹، ح ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ و...)
  ۱۵. سماع، حتی در شکم مادر. (ر.ک: همان، ص ۵۹، ح ۳۰ و...)
  ۱۶. مشاهده ملائکه و هم نشینی با آنان. (ر.ک: همان، ج ۲۶، ص ۳۵۱-۳۶۰)
  ۱۷. شیخ مفید، *تصحیح اعتقادات الامامیه*، ص ۲۰؛ همو، *اوائل المقالات*، ص ۶۸.

## منابع

- نهج البلاغه، جمع آوری سیدرضی، تحقیق صبحی صالح، بیروت، بی‌نام، ۱۳۸۷ ق.
- ابن درید، محمد بن حسن، **جمهرة اللغة**، بیروت، دارصادر، بی‌تا.
- ابن فارس، معجم **مقاییس اللغة**، قم، بوستان کتاب، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، **لسان العرب**، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
- تهانوی، محمد علی، **کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم**، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- جوادی آملی، عبدالله، **وحی و نبوت در قرآن**، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح فی اللغة**، بیروت، دارالعلم للملایین، دوم، ۱۳۹۹ق.
- حسین زاده، محمد، **معرفت دینی؛ عقلانیت و منابع** (در دست انتشار).
- حسینی، ایوب بن موسی، **کتاب الکلیات**، تحقیق: عدنان درویش و... بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۹ق (یک مجلد).
- حسینی، ایوب بن موسی، **کتاب الکلیات**، تحقیق: عدنان درویش و... قاهره، دار الكتاب الاسلامی، ج دوم، ۱۴۱۳ق (پنج مجلد).
- خوئی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**، بیروت، چهارم، ۱۴۰۹ق.
- رازی، محمد، **مختار الصحاح**، تحقیق احمد شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
- راغب اصفهانی، **مفردات الفاظ القرآن**، دمشق، دارالنشر و... بی‌تا.
- رشید رضا، محمد، **الوحی المحمدي**، بیروت، موسسه عزالدین، بی‌تا.
- زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس**، بیروت، دارمکتبه الحیاة، ۳۰۶ق.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود، **أساس البلاغه**، تحقیق عبدالرحیم محمود، قاهره، احیاء المعاجم العربیه، ۳۷۲ق.
- شیخ مفید، **اوائیل المقالات**، تحقیق ابراهیم زنجانی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.
- شیخ مفید، **تصحیح اعتقادات الامامیه**، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۳۷۱.
- شیخ مفید، **کتاب الامالی**، تحقیق حسین استادولی و علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۶۳ق.
- صاحب بن عباد، **المحیط فی اللغة**، بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، تهران، اسلامیه، پنجم، ۱۳۹۵ق.
- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، تحقیق سیداحمد حسینی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی**، تصحیح سیدمهدی رجائی، قم موسسه آل‌البيت، ۱۴۰۴ق.
- عسکری، ابو هلال، **الفروق اللغویة**، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، قم دار الهجره، دوم، ۱۴۰۹ق.

- فرغانی، سعیدالدین سعید، *مشارق الدراری*، مقدمه و تعلیقات سیدجلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ دوم ۱۳۷۹.
- فرید وجدی، محمد، *دائرة معارف القرن العشرين*، بیروت، دارالمعرفة، سوم، ۱۹۷۱م.
- فیروزآبادی، محمد یعقوب، *القاموس المحيط*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- فیومی، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجرة، ۱۴۲۵ ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- معلوف، لوئیس، *المنجد*، بیروت، دار المشرق، چ بیستم و یکم، ۱۹۷۳م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی